

نقش رشد اخلاقی

در حل و فصل مشکلات اخلاق حرفه‌ای

• دکتر مجید رضا خلج‌زاده

پاتولوژیست، پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

majidkhalaj@yahoo.com

خلاصه

چگونه رفتار کردن در مواجهه با معضلات اخلاق حرفه‌ای هم می‌تواند وابسته به نحوه به کار بردن اصول، قواعد و ارزش‌ها در تحلیل موضوع باشد و هم می‌تواند به ویژگی‌های درونی اشخاص ارتباط داشته باشد. یکی از این ویژگی‌ها که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود رشد اخلاقی است. رشد اخلاقی حاکی از دیدگاه روان‌شناسی روند شکل‌گیری و جریان تغییر و درک اخلاقیات از دوره شیرخوارگی تا مرحله بلوغ آدمی است. گروهی از روان‌شناسان مانند ژان پیاژه و لارنس کولبرگ، گیلیگان و رست که دیدگاه‌شان بیش از دیگران مورد توجه واقع شده است، روان‌شناسانی هستند که سطح رشدشناختی را اساس اخلاق می‌دانند. رشد اخلاقی از دیدگاه پیاژه در کودک دو مرحله مشخص را طی می‌کند: مرحله تابعیت و مرحله استقلال اخلاقی. کولبرگ شاگرد پیاژه اعتقاد داشت که استدلال اخلاقی مبنای رفتار اخلاقی بوده و شامل شش مرحله مختلف تکاملی می‌شود که هر مرحله نسبت به مرحله ماقبل برای پاسخگویی به معماهای اخلاقی کامل‌تر خواهد بود. محدودیت‌های مربوط به نظریه کولبرگ باعث شد تا یکی از دانشجویانش به نام جیمز رست در سال ۱۹۸۶ مدل چهار جزئی رفتار اخلاقی خود را ارائه کند. او دریافت که فرآیند روان‌شناختی طی شده برای رفتار اخلاقی مردم شامل چهار فرآیند اصلی روان‌شناسی است که باید به ترتیب واقع شوند. این چهار فرآیند شامل: حساسیت اخلاقی، قضاوت اخلاقی، انگیزه اخلاقی و شخصیت اخلاقی می‌باشند. شایان ذکر است

که ابزارهای مختلفی برای ارزیابی هر یک از این چهار فرآیند در اخلاق حرفه‌ای طراحی شده و در گروه‌های گوناگون بهداشتی و درمانی مورد استفاده قرار گرفته است. با استفاده از این نظریه و روش‌های ارزیابی و تحلیل اطلاعات حاصل از آن می‌توان با تاکید بیشتر بر هر یک از این فرآیندها به ارزیابی عملکرد اخلاقی کارکنان حرفه‌ها پرداخت و راهکارهای اصلاحی متناسب با ارزیابی ارائه نمود. از آنجا که اظهار نظر و رفتار کارکنان بهداشتی و درمانی در مواجهه با معضلات اخلاقی مبتنی بر سطح رشد اخلاقی افراد می‌تواند باشد، این مقاله مروری بر مفاهیم روان‌شناختی موثر بر اخلاق بوده و در جهت آشنایی بیشتر خوانندگان با مفاهیم ارائه شده در قالب یک نظریه مشهور روان‌شناختی درباره اعمال اخلاقی تدوین شده است.

واژه‌های کلیدی: رشد اخلاقی، اخلاق حرفه‌ای

مقدمه

هنگامی که با یک مسئله دشوار اخلاقی مواجه می‌شویم، عموماً در پی حل کردن آن هستیم. گاه برای حل یک مسئله اخلاقی راه‌های گوناگونی مطرح می‌شود ولی ممکن است همه ما درباره یک راه حل خاص اتفاق نظر نداشته باشیم. بنابراین هر یک از ما برای حل این مسئله از روش خود پیروی خواهیم کرد. در حرفه پزشکی نیز در طول تاریخ پزشکان همواره به دنبال بازبانی و حفظ سلامت بیماران خود بوده‌اند. آنان پیوسته در تلاش و تکاپو هستند تا به شیوه‌ای اقدام کنند که حداکثر منافع عاید بیمار شود. نیل به این اهداف مستلزم اقدام پزشک بر مبنای انتخاب‌های



درست و تصمیم‌گیری صحیح می‌باشد. اخلاق حرفه‌ای در پی یافتن و ارائه استدلال‌های منطقی مبتنی بر اصول، قواعد، ارزش‌ها و هنجارهای موجود و یافتن درست‌ترین گزینه‌ها برای عملکرد حرفه‌مندانه پزشکی است. در زندگی حرفه‌ای تنها توسل به این هنجارها منجر به انتخاب بهترین گزینه‌های اخلاقی نمی‌شود. شخصیت‌کنشگران اخلاقی، عواطف و احساسات آنان نیز در این میان نقش داشته و هر کدام تاثیر گذار می‌باشند. (Childress, 2013)

در طول قرن گذشته یافته‌های روان‌شناسی تربیت، زیست‌شناسی و رفتارشناسی به کمک متخصصان تعلیم و تربیت و همچنین علم اخلاق آمده و با کمک آن در جهت تعلیم و گسترش آموزه‌های اخلاقی گام‌های موثری برداشته شده است. از دیدگاه روان‌شناسان یکی از موضوعات حائز اهمیت در اخلاق حرفه‌ای مقوله رشد اخلاقی است. اعتقاد بر این است که مقوله رشد اخلاقی و رشد اجتماعی با یکدیگر مرتبط هستند و معمولاً این دو در یک مجموعه مورد بررسی قرار می‌گیرند. مطابق این نظر فرد همگام با رشدشناختی و هویت خود، به تدریج تصویری از خویش‌تن در میان دیگران و در ارتباط با دیگران پیدا می‌کند که این تصویر یکی از پایه‌های شکل‌دهنده مناسبات اجتماعی و اخلاقی او با دیگران است. (آبادی، ۱۳۸۴)

درباره رشد اخلاقی نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است. با بررسی نظریه‌های رشد اخلاقی در میان روان‌شناسان غربی می‌توان آنان را در سه گروه قرار داد. گروهی از روان‌شناسان مانند لارنز و هافمن ریشه اخلاقیات و رفتار اجتماعی را در تاریخ تکامل زیستی و تکامل بیولوژیک آدمی می‌دانند. گروهی دیگر از جمله روان‌تحلیل‌گرانی چون فروید و نظریه پردازان یادگیری اجتماعی چون باندورا اخلاقیات را سازگاری با هنجارهای اجتماعی تلقی می‌کنند. گروه سوم مانند ژان پیاژه و لارنس کولبرگ، گیلیگان و رست که دیدگاه‌شان بیش از همه مورد توجه واقع شده است، روان‌شناسانی هستند که سطح رشد شناختی را اساس اخلاق می‌دانند. (آبادی، ۱۳۸۴)

مطابق تعریفی که در روان‌شناسی معمول است، رشد اخلاقی حاکی از روند شکل‌گیری و جریان تغییر و درک

اخلاقیات از دوره شیرخوارگی تا مرحله بلوغ آدمی است. در این تعریف، آن‌گونه که روان‌شناسانی چون پیاژه و کولبرگ می‌گویند، رشد اخلاقی به معنای تغییر در چگونگی استدلال کودکان در امور اخلاقی، نگرش آنان نسبت به قانون شکنی و رفتار آنان در مواجهه با مسایل اخلاقی است. از زمانی که پیاژه و کولبرگ در قرن بیستم یافته‌ها و نظریه‌های روان‌شناسی خود را در زمینه رشد اخلاقی مطرح کردند و بر اساس آن روش‌های مختلفی برای آزمون رشد اخلاقی تهیه شد، این موارد در زمره طرفدارترین روش‌های سنجش رشد اخلاقی نزد بسیاری از متخصصان تعلیم و تربیت و آموزش اخلاق قرار گرفت. (آبادی، ۱۳۸۴)

در این گفتار در صدد هستیم تا ضمن مروری اجمالی به موضوع رشد اخلاقی و نحوه شکل‌گیری آن به این امر پرداخته شود که از دیدگاه روان‌شناسی روند تغییر استدلال اخلاقی به چه شکل بوده و چگونه وقایع پیرامون خود را به عنوان رخدادی اخلاقی درک کرده و درباره آن به قضاوت می‌نشینیم؟

نظریه رشد اخلاقی

الف) ژان پیاژه (Jean Piaget)

بر اساس نظریه ژان پیاژه روان‌شناس سوئیسی قرن نوزدهم رشدشناختی کودکان با گذر از مراحل انجام می‌شود. او اعتقاد داشت که کودک به طور منفعلانه دانش دریافت نمی‌کند و تفکر صرفاً محصول تدریس مستقیم یا تقلید از دیگران نیست. کودکان دانشمندان کوچکی هستند که به طور فعال در پی کشف جهان پیرامون خود بوده و همزمان با تغییراتی که در نحوه درک آن‌ها ایجاد می‌شود، فرآیند رشدشناختی را طی می‌کنند. رشد اخلاقی از دیدگاه پیاژه در کودک دو مرحله مشخص را طی می‌کند:

۱- **مرحله تابعیت:** در این مرحله که عموماً کودک بین ۶ تا ۹ سال سن دارد، اخلاق کودک متشکل از امر و نهی و دستورات بزرگترها است. در این مرحله به عقیده کودک هر عملی که از سوی بزرگترها خوب معرفی شده و مورد تایید آن‌ها باشد اخلاقی و هر عملی که از سوی بزرگترها بد معرفی شود غیر اخلاقی دانسته می‌شود. گفته‌های



بزرگترها قطعی، مقدس و لازم الاجرا است و تخلف از دستورات آن‌ها غیر اخلاقی و نادرست است. کودک در این دوره سنی در پاسخ به این سوال که چرا فلان رفتار غیر اخلاقی است، غالباً «می‌گوید:» چون بابا دعوا می‌کند «یا» چون مامان ناراحت می‌شود. در این مرحله کودک تصویری از ماهیت رفتار ندارد، بلکه نظر او نظر والدین است. ویژگی مهم این مرحله واقع نگری اخلاقی است. یعنی نتایج عینی اعمال مهم‌تر از انگیزه و نیت انجام آن عمل محسوب می‌شود. به عنوان مثال اگر کودکی به طور غیر عمد خسارت قابل توجهی وارد کند و کودک دیگر به عمد و از روی قصد و نیت خسارت کوچکی به بار آورد، از نظر کودکان این مرحله کودک اول مقصرت‌تر است چون خسارت بیشتری وارد کرده است. ویژگی دوم واقع نگری اخلاقی در این مرحله، عدالت طلبی است. یعنی اعتقاد دارند که بدی‌ها را کیفر و خوبی‌ها را پاداش می‌دهند. مثلاً اگر کودکی از مغازه‌ای شیرینی بدزدد و در حین فرار با اتومبیل تصادف کند، از نظر کودکان در این مرحله، این واقعه را جزای دزدی می‌دانند، نه نتیجه بی‌احتیاطی در عبور از خیابان. ویژگی سوم واقع نگری اخلاقی این است که کودکان برای تنبیه برای کودکی که مرتکب عمل خطا می‌شود به رابطه بین جزا و نوع تنبیه و همچنین به تناسب و میزان آن نسبت به جرم توجهی ندارند. همچنین از درک ماهیت جبرانی تنبیه عاجزند، بلکه به جای انتخاب تنبیه جبرانی و اصلاحی، تنبیهی را انتخاب می‌کنند که کیفری بوده و مستلزم نوعی زجر و آزار برای کودک خاطی باشد. به عنوان مثال، اگر به آن‌ها بگویند برای کودکی که بشقابش را به عمد شکسته است از دو تنبیه که یکی شامل سیلی زدن و محروم کردن او از تماشای تلویزیون است و دیگری شامل برداشتن پول توجیبی او و خریدن یک بشقاب شبیه بشقابی که شکسته است کدام یک را انتخاب می‌کنند، کودکان در مرحله تابعیت نوع اول را ترجیح خواهند داد.

۲- مرحله استقلال اخلاقی: به نظر پیازه وقتی کودک به سن ۱۲ سالگی می‌رسد که از نظر رشد عقلی در مرحله تفکر انتزاعی است، دیگر قادر خواهد بود با پدیده‌ها به شکل منطقی و عقلایی برخورد کرده و ارزیابی منطقی

از ماهیت اعمال و رفتارها به عمل آورد. بنابراین کودک به انگیزه اعمال بیش از نتیجه ظاهری آن اهمیت می‌دهد (درباره خسارت وارده، کودک دوم مقصرت‌تر است)، عدالت طبیعی جای خود را به رابطه علت و معلول می‌دهد (علت تصادف را بی‌احتیاطی می‌داند)، تنبیه جبرانی به تنبیه کیفری ترجیح داده می‌شود (خریدن بشقاب از پول توجیبی را بر سیلی زدن و محروم کردن از تماشای تلویزیون ترجیح می‌دهد). (ابراهیمی، ۱۳۷۵)

ب) لورنس کولبرگ (Lawrence Kohlberg)

لورنس کولبرگ ضمن تکمیل نقطه نظرات پیازه در سال ۱۹۵۸ در دانشگاه شیکاگو یکی از معروف‌ترین نظریه‌های روانشناسی که موسوم به «نظریه رشد اخلاقی» و مشتمل بر شش مرحله بود را ارائه نمود. طبق این نظریه «استدلال اخلاقی» اساس رفتار اخلاقی است. او برای رسیدن به نظریه خود از داستان‌هایی مانند «معمای هاینز» استفاده می‌کرد.

معمای هاینز

- خانمی به نوع خاصی از سرطان مبتلا بود و در مراحل انتهایی حیات قرار داشت. پزشکان به او اعلام کرده بودند که نوعی داروی رادیو اکتیو وجود دارد که اخیراً داروساز شهر آن را کشف کرده و این دارو می‌تواند بیمار را نجات دهد. هر چند تولید این دارو با هزینه‌های گزاف تمام شده بود اما داروساز قیمت آن را ده برابر قیمت تمام شده می‌فروخت. آقای هاینز همسر بیمار به منظور قرض گرفتن پول برای خرید دارو هر جا که می‌توانست مراجعه کرد، اما نتوانست بیش از نیمی از پول مورد نیاز را فراهم کند. ناچار نزد دارو ساز رفت و گفت که همسرش در حال مرگ است و از او خواست تا دارو را ارزان‌تر بفروشد، یا بعداً بقیه پول را بگیرد. اما دارو ساز پاسخ داد که من دارو را کشف کرده‌ام و باید از آن کسب درآمد داشته باشم. سرانجام آقای هاینز مستاصل شد و در وقتی مناسب دارو را از داروخانه برای درمان همسرش به سرقت برد.

- آیا هاینز باید برای نجات همسرش از داروخانه دارو را سرقت کند؟

- در صورتی که موافق یا مخالف این عمل هستید،

توجه شما چیست؟

از نظر کولبرگ این مهم نبود که پاسخ دهندگان با سرقت کردن هاینز موافق یا مخالف باشند، بلکه توجه آن‌ها درباره موضوع و شکل پاسخشان اهمیت داشت. او پاسخ‌ها را در شش گروه مختلف به شرح زیر جای داد:

سطح اول - استدلال پیش قراردادی: (Pre-Conventional reasoning)

مرحله ۱- (فرمانبرداری): درست آن چیزی است که پاداش داده شود و خطا آن است که سرزنش و تنبیه شود. الف) هاینز نباید دارو را سرقت می‌کرد چرا که او نهایتاً دستگیر شده و به زندان می‌افتاد که به معنای آن است که او انسان شروری است.

ب) هاینز باید دارو را سرقت می‌کرد. زیرا قیمت دارو یک دهم مبلغ مطالبه شده بود و او تلاش خود را برای پرداخت این مبلغ کرده بود.

مرحله ۲- (علاقه شخصی یا لذت جویی): درست آن است که نیازهای کسی را برآورده کند یا رضایت را جلب کند.

الف) هاینز باید دارو را می‌دزدید زیرا اگر جان همسرش را نجات می‌داد خوشحال‌تر می‌شد، حتی در صورتی که به زندان می‌افتاد.

ب) هاینز نباید دارو را می‌دزدید زیرا زندان محل مخوفی است. در صورتی که او به زندان برود بیش از مرگ همسرش اندوهگین می‌شود.

سطح دوم - استدلال قراردادی: (Conventional reasoning)

مرحله ۳- (انتظارات بین فردی دو جانبه): درست چیزی است که با نقش اجتماعی و حرفه‌ای قراردادهای سازگار باشد.

الف) هاینز باید دارو را به سرقت می‌برد، زیرا همسرش انتظار این کار را داشت و او می‌خواست شوهر خوبی باشد.

ب) هاینز نباید دارو را می‌دزدید زیرا دزدی عمل ناشایستی است و او مجرم نیست. او می‌خواهد کاری کند

که دیگران او را مقصر ندانند.

مرحله ۴- (قانون و دستور): درست براساس آداب و رسوم جامعه به خصوص آداب و رسوم قانونی درک می‌شود.

هاینز نباید سرقت می‌کرد، چون قانون دزدی را ممنوع کرده و این عمل غیر قانونی است.

سطح سوم - استدلال فوق قراردادی (Post-Conventional reasoning)

مرحله ۵- (حقوق بشر): درست چیزی است که رفاه عمومی را بسط دهد ولو آنکه این امر منجر به نقض قانون شود. مثل مبارزه با قوانین تبعیض نژادی و تبعیض جنسیتی.

الف) هاینز باید سرقت می‌کرد چون هر کس حق دارد زندگی کند، قطع نظر از آنچه که قانون به آن اشاره دارد. ب) هاینز نباید دزدی می‌کرد چون دانشمندان حق دارند از حقوق عادلانه ناشی از کشفیات خود بهره‌مند شوند.

مرحله ۶- (اخلاق جهان شمول انسانی): درست یعنی عمل کردن طبق اصولی که به مثابه قواعد کلی و جهان شمول بازشناسی می‌شوند.

الف) هاینز باید دارو را سرقت می‌کرد، زیرا نجات جان یک انسان ارزشی والاتر از حق مالکیت سایر اشخاص تلقی می‌شود.

ب) هاینز نباید دارو را سرقت می‌کرد چون دیگر افراد هم ممکن بود تا همان حد نیازمند دارو باشند و ارزش جان آدمیان با یکدیگر تفاوتی ندارد.

با تحلیل این اطلاعات کولبرگ اعتقاد یافت که استدلال اخلاقی مبنای رفتار اخلاقی بوده و شامل شش مرحله مختلف تکاملی می‌شود که هر مرحله نسبت به مرحله ما قبل برای پاسخگویی به معماهای اخلاقی کامل‌تر خواهد بود. لازم به ذکر است که او دریافت اکثر قریب به اتفاق نوجوانان و جوانان در کشورهای غربی فقط تا مرحله دوم تا چهارم قضاوت اخلاقی رشد کرده‌اند و کسانی را نمی‌توان یافت که به سطح سوم رشد اخلاقی، به ویژه به مرحله ششم، رسیده باشند. کولبرگ بر این باور است که دوستان و والدین فرد می‌توانند تفکر وی را در برخورد با



مسائل اخلاقی بهبود بخشند، اما فرض اصلی او این است که نوع استدلال فرد در برخورد با یک مسئله اخلاقی، که ناشی از سطح رشد تفکر اوست، نقش اساسی در عملکرد او ایفا می‌کند. او معتقد است که قضاوت و رفتار اخلاقی کودکان و نوجوانان به جای آن که تابع مقتضیات زندگی اجتماعی و فرهنگی باشد ناشی از مرحله رشدشناختی است که در آن قرار دارند. از انتقادات وارد بر این نظریه می‌توان گفت که این نظریه براساس قضاوت اخلاقی و یادگیری قوانین و مناسبات اجتماعی مربوط به زندگی در محیطی که کولبرگ پژوهش را در آن انجام داده مورد توجه قرار گرفته و به پایه‌های فرهنگی جوامع دیگر و بنیان‌های غیرشناختی و انگیزشی در اخلاق نیز توجهی نشده است. (آبادی، ۱۳۸۴)

این نظریه در اواخر سال ۱۹۷۰ توسط گیلیگان مورد نقد قرار گرفت به عقیده او وقتی رشد اخلاقی زنان با آزمون‌های عدالت محور که مد نظر کولبرگ است سنجیده می‌شود، آنان در سطحی پایین‌تر از مردان قرار می‌گیرند. او بر این باور بود که پژوهش کولبرگ مبتنی بر نمونه کاملاً مردانه پایه ریزی شده است و به شیوه صحبت و تفکر زنانه درباره مسایل اخلاقی بی‌توجهی شده است. او اینطور ابراز می‌کرد که مردان از نقطه نظری تأمل می‌کنند که شدیداً توجه به قواعد و حقوق بی‌طرفانه و اصل عدالت (Justice reasoning) را تقویت می‌کند. در حالی که زنان احتمالاً بیشتر در صددند که احتیاجات خاصی را از زوایای دیگر بیابند و به مسایل اخلاقی از روی مراقبت (Caring)، توجه و احساس مستقیم به دیگری واکنش نشان می‌دهند. اما نظریه گیلیگان نیز مورد نقد واقع شد و بیان شد که تفاوت جنسیتی مهم مردان و زنان ناشی از مسایل اخلاقی است که آنان فکر می‌کنند با آن‌ها مواجه‌اند، نه ناشی از این پرسش که چگونه درباره مسایل مختلف اخلاقی استدلال می‌کنند.

(Routledge encyclopedia of philosophy, 2008)

یکی از مشکلات نظریه‌های شناختی روان‌شناسی رشد اخلاقی این است که رفتار اخلاقی را فقط با چگونگی تفکر و قضاوت اخلاقی فرد مربوط کرده و جوانب مهم دیگر را فراموش کرده‌اند. باید توجه داشت که در برخی

از موارد رفتار اخلاقی فرد ممکن است کاملاً در جهت مخالف با حرف‌ها و استدلال‌های او باشد. (آبادی، ۱۳۸۴)
پ) جیمز رست (James Rest):

محدودیت‌های مربوط به نظریه کولبرگ باعث شد تا یکی از دانش‌جویانش به نام جیمز رست در سال ۱۹۸۶ مدل چهار جزئی رفتار اخلاقی خود را ارائه کند. او دریافت که فرآیند روان‌شناختی طی شده برای رفتار اخلاقی مردم شامل چهار فرآیند اصلی روان‌شناسی است که باید به ترتیب واقع شوند.

اول- برای رفتار اخلاقی ابتدا باید گونه‌ای تفسیر از وضعیت انجام شود. این جزء که بعداً به حساسیت اخلاقی معروف شد، شامل آگاهی از اینکه کدام اعمال در آن موقعیت محتمل بوده، چه افرادی درگیر آن قضیه می‌شوند و چگونه افراد درگیر از پیامدهای هر عمل تأثیر می‌پذیرند، می‌باشد.

دوم- شخص باید درباره اینکه کدام عمل از نظر اخلاقی درست یا نادرست است، قادر به قضاوت کردن و انتخاب یکی از آن‌ها در آن موقعیت باشد. این جزء معروف به استدلال اخلاقی است.

سوم- شخص باید برای ارزش‌های اخلاقی مورد پذیرش خود اولویت قایل شود. این جزء را انگیزه اخلاقی نامیده‌اند، زیرا برای نیل به اهداف، این ارزش‌ها هستند که باعث ایجاد انگیزه در افراد و راهنمای رفتار آن‌ها می‌شوند. چهارم- شخصیت اخلاقی باعث می‌شود تا فرد با استفاده از شجاعت خود، حتی در شرایط نامساعد و زیر فشار با به کار گرفتن مهارت‌های لازم اقداماتی را انجام دهد.

جیمز رست تأکید کرده است که ترتیب اجزای این مدل، بیشتر توالی منطقی دارد، تا اینکه توالی آن زمانی باشد. هر چند منطقی به نظر می‌رسد که حساسیت اخلاقی قبل از انگیزه اخلاقی باشد، اما باید دانست که اولویت‌های ارزشی فرد می‌تواند در تفسیر موقعیت موثر باشد، یعنی به این ترتیب انگیزه اخلاقی هم می‌تواند پیش از حساسیت اخلاقی به کار آید. اما فرض اصلی جیمز رست آن است که فرآیندهای مختلف اخلاقی که با نام اجزای مدل، از آن‌ها یاد شد از یکدیگر جدا ولی با هم در تعامل بوده و

بر یکدیگر تاثیر گذار هستند. مثلا شخص ممکن است قضاوت اخلاقی مناسبی داشته باشد اما به جنبه‌های مختلف این موقعیت حساسیت نداشته باشد. جیمز رست اخلاق را به سه عنوان شناختی، عاطفی و رفتاری مجزا از هم تقسیم نکرده، بلکه او ادعا می‌کند که این سه جزء با هم تاثیر متقابل دارند. رست تاکید می‌کند که این چهار جزء نماینده فرآیندهای درگیر در ایجاد عمل اخلاقی است و این اجزاء به منزله خصوصیات شخصیتی افراد نیست. برای مثال فردی که در یک موقعیت خاص شدیداً حساسیت دارد، شاید در موقعیتی متفاوت حساسیت کمتری داشته باشد. بنابراین مدل یاد شده از این جهت که باعث ایجاد تفاسیر مختلف از موقعیت، قضاوت‌های اخلاقی مختلف، برجسته سازی برخی از ارزش‌ها نسبت به دیگران و شرایط تشویق یا بازدارندگی گوناگون برای انجام عمل اخلاقی دارد، وابسته به موقعیت است. یکی از اهداف جیمز رست و همکارانش در دانشگاه مینه سوتا تهیه مدلی کاملاً کاربردی برای استفاده در زندگی روزمره بوده است. این مدل خصوصاً در زمینه تصمیم‌گیری اخلاق حرفه‌ای طراحی شده است، بدین جهت که در موقعیت‌های مختلف اخلاق حرفه‌ای نه تنها بررسی نتایج آسان‌تر می‌باشد، بلکه عموماً منافع شخصی کمتر مطرح شده و تعارض در منافع به اندازه سایر وقایع زندگی نیست. باید گفت نظریه کولبرگ همچنان از اهمیت برخوردار است اما مدل چهار جزئی جیمز رست موفق شده تا با دخالت دادن سایر فرآیندهای رفتار اخلاقی، یا به حساب آوردن تاثیر آن‌ها بر یکدیگر، دیدگاه روان‌شناسی اخلاقی را توسعه دهد.

(Lovett, 2010) (Myyry, 2003)

نتیجه‌گیری

نظریه رشد اخلاقی نشان داده است که تغییرات مربوط به ادراکات و قضاوت‌های افراد درباره موضوعاتی که واجد جنبه‌های اخلاقی هستند به شکل گذر از مراحل گوناگون بوده و در طول این مسیر شخص به تدریج از مرحله‌ای که فقط خود را در نظر می‌گیرد به مرحله‌ای می‌رسد که دیگران را در تحلیل‌های خود بیشتر مد نظر قرار می‌دهد. در حرفه‌های گوناگون از جمله در پزشکی و حرفه‌های وابسته بروز مسایل

و معماهای اخلاقی نیازمند ارائه تحلیل مناسب و پاسخی درخور می‌باشد. در این گونه موارد نحوه تحلیل افراد از موقعیت‌های ایجاد شده وابسته به میزان رشد اخلاقی آنان بوده که خود تحت برخی از شرایط تغییر می‌کند. شرایطی مانند: سن، جنس، سابقه فعالیت حرفه‌ای، آموزش، عوامل فرهنگی و اجتماعی و... در این پاسخ‌دهی موثر هستند. پژوهش‌های مختلفی انجام گرفته که در آن‌ها تاثیر هر یک از عوامل یاد شده به استدلال اخلاقی در برابر یک مسئله به وضوح به اثبات رسیده است. از سوی دیگر مشخص شده است که روند رشد اخلاقی به دنبال آموزش مسایل اخلاقی تسریع می‌شود.

حتی تغییر در شیوه‌های آموزشی می‌تواند باعث ایجاد مهارت حل مسایل اخلاقی به میزان متفاوت شود. جایگاه آموزش اخلاق حرفه‌ای در نظام آموزشی کشورمان چندان مطلوب نیست. خصوصاً در بعضی از رشته‌ها مانند علوم آزمایشگاهی و سایر رشته‌های مرتبط در نظر گرفته نشدن مباحث اخلاق حرفه‌ای در برنامه‌های آموزشی باعث شده که حساسیت‌های لازم در قبال حقوق بیمار و نحوه ارتباط با بیمار و موارد مشابه ایجاد نگردد. به منظور اصلاح روند مذکور توجه به آموزش مباحث اخلاق حرفه‌ای از آن جهت واجد اهمیت می‌باشد که می‌تواند باعث تقویت رشد اخلاقی شده و امکان دستیابی به راه حل مناسب در هنگام بروز مشکلات اخلاقی را تسهیل نماید. در این دیدگاه آموزش علم اخلاق صرفاً به معنای یاد دادن ارزش‌ها و یا تلقین رفتار شایسته به فراگیران نیست. بلکه آموزش به معنای فراگیری و تمرین مهارت‌های اخلاقی لازم به منظور شناخت، تفسیر، درک و حل مساله اخلاقی است. به وسیله این نوع آموزش می‌توان مسایل اخلاقی محیط پیرامون و در شرایط گوناگون را با استفاده از ارزش‌های پذیرفته شده حل و فصل نمود. خاطر نشان می‌شود که این مطلب در تحقیقات مختلف به اثبات رسیده است که شیوه‌هایی از آموزش که مبتنی بر حل مسایل اخلاقی بوده‌اند رشد اخلاقی در فراگیران را بیشتر ارتقا داده است. لذا این گونه به نظر می‌رسد که جایگزین کردن شیوه‌های سنتی آموزش اخلاق با روش‌هایی مانند آموزش مبتنی بر حل مساله در شرایط کنونی مراکز آموزشی کشورمان یک ضرورت انکار ناپذیر تلقی گردد.



References

- 1- Cetin, M. (2011). *Assessing a Group of Physicians' Ethical Sensitivity in Turkey*. *Iranian J Publ Health*, 89-97.
- 2- Lovett. (2010). *Levels of moralisation: a new conceppttion of moral sensitivity*. *Journal of moral education*, 175-189.
- 3- Myyry, L. (2003). *Components of morality*. Helsinki.
- 4- *Routledge encyclopedia of philosophy*. (2008). london: Routledge.
- 5- Sparks. (1995). *PROFESSIONAL ETHICAL SENSITIVITY: The case of marketing research*. texas.
- ۶- آبادی، د. ح. (۱۳۸۴). نقد نظریه‌های رشد اخلاقی پیازه و کولبرگ و باندورا و ارائه الگویی نو برای پژوهش در رشد اخلاقی دانش آموزان ایران. فصلنامه نوآوری آموزشی. ۱۰۷-۷۹.
- ۷- ابراهیمی، ش. (۱۳۷۵). بررسی و مقایسه رشد اخلاقی بین دانش آموزان دختر سرآمد و عادی مقاطع سنی ۱۵ تا ۱۸ ساله مدارس شهر کرمان. پایان نامه.
- ۸- برهانی. (۱۳۹۰). درک دانشجویان پرستاری از موانع حساسیت اخلاق حرفه‌ای: یک تحقیق کیفی. فصلنامه اخلاق پزشکی.